فهرست

[چند مطلب: 2](#_Toc27482928)

[مطلب اول 2](#_Toc27482929)

[مطلب دوم: 3](#_Toc27482930)

[مطلب سوم: 4](#_Toc27482931)

[مطلب چهارم: 4](#_Toc27482932)

[مطلب پنجم: 5](#_Toc27482933)

[بحثی فلسفی در مورد محبت 6](#_Toc27482934)

[جمع حب و بغض در یک چیز به لحاظ حیثیات 7](#_Toc27482935)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حب و بغض

## اشاره

در جلسه قبل و در ادامه مباحث اخوت و ولایت و محبت متقابل میان مسلمانان به قاعده‌ای رسیدیم که با تعابیر متفاوت در روایات آمده بود. الحب فی الله و البغض فی الله. کمال دین حب و بغض است. این­ها چه مدالیل و ابعادی را افاده می­کند؟

# چند مطلب:

در اینجا چند مطلب قابل توجه است:

## مطلب اول

 این مضمون به نحو کلی مضمونی است که تقریباً متیقن الصدور از ائمه است. روایات اگر به حد تواتر نباشد در حد استفاضه مفید اطمینان وجود دارد به این مقدار که به حب فی الله و بغض فی الله فرمان داده شده و این دو یکی از ملاک­های ایمان به شمار آمده. اصل این مضمون قابل انکار نیست و قطعاً از معصوم صادر شده و ریشه­هایی هم در خود قرآن دارد. ریشه­های قرآنی هم آیات متعددی است که بعضی در همین روایات به آن اشاره شده و بعضی دیگر مثل آیه 24 سوره توبه:

**﴿قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في‏ سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ﴾**‏[[1]](#footnote-1)

هشت مصداق را نام می­برد و می­گوید اگر این­ها محبوب‌تر از خدا و رسول است **﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾**. پس نباید این­ها بر خدا مقدم شود. پس ملاک اصلی در مقام تزاحم محبت خدا مقدم داشته می‌شود.

## مطلب دوم:

 تعبیر فی الله مورد تأکید بود. الحب فی الله و البغض فی الله. این روایات همه به این مطلب اشاره داشت که محور حب و بغض را خدا قرار دهیم و آن بشود هسته اصلی محبت­ها و بغض­های شما. این نشان می­دهد حقیقت دین همان حب الله است. این مدلول التزامی همه این­هاست که در آیات و روایات به وضوح آمده. پس وقتی می­گوید احبب و ابغض فی الله معنا و مدلول التزامی­اش این است که محبت خدا اساس ایمان است. این محبه الله در این در این کتاب المحبه فی الکتاب و السنه از صفحه 200 روایات محبه الله را آورده است.

ص 201: احبو الله. من آثر محبه الله علی محبه نفسه، الایمان فی قلب الرجل ان یحب الله، ما افضل الاعمال الحب لله؛ و همین‌طور روایات متعددی که می­گوید حب خدا اساس ایمان است. آنچه در این روایات آمده بود که حب و بغضت را در راه خدا قرار بده یعنی حب محوری‌ای اینجا وجود دارد که حب­های دیگر را با آن تنظیم کن و آن حب الله است. حب الله درواقع خودش یک تکلیف مستقل الزامی است. خیلی تفصیل نمی­دهیم. همان باب را ملاحظه کنید حب الله ملاک اصلی است. مورد فرمان و واجب است. منتها حب الله مراتب دارد. اولین مرتبه آن قطعاً واجب است. در حب الله دو چیز واجب است: مرتبه مشترک و عام که مفاد هم آیات و هم روایات است که محبه الله واجب است. عین اینکه می­گوییم ایمان به خدا و اعتقاد به خدا واجب است منتها این وجوبش قبل از دین اگر باشد وجوب عقلی است نه شرعی؛ اما برخلاف ایمان بالله محبه الله هم وجوب عقلی دارد هم شرعی زیرا منعی ندارد آیات و روایاتی که می­گوید احبوا الله حمل بر وجوب شرعی بکنیم. مثل اصل ایمان یا اطاعت نیست که اگر بخواهد وجوب شرعی داشته باشد تسلسل لازم بیاید و محاذیر عقلی داشته باشد. نه. بعد قبول خدا همان خدا می­گوید من را دوست بدارید. ولو اینکه اگر خدا هم نگوید عقل می­فهمد. پس هم دلیل عقلی دارد که با قاعده ملازمه شرعی می‌شود و هم روایات متعدد دارد که احبوا الله.

سؤال: این را شما اختیاری می­دانید؟

جواب: بله درجه‌ای که غیر اختیاری باشد امر و نهی به آن تعلق نمی­گیرد. ولی قطعاً محبت قابل کنترل است با مقدماتش. مثل بغض و کینه و عداوت که گاهی ناخواسته پیدا می‌شود که معاقب نیست اما بعد انسان می­تواند آن را کم و زیاد کند آن معاقب می‌شود. محبت هم ممکن است درجه‌ای از آن اختیاری نباشد امر به آن تعلق نمی­گیرد اما اینکه می‌شود اختیاری باشد به آن امر تعلق می­گیرد. کسی که همه مسائل و ابعاد را بسنجد محبت پیدا می­کند. گاهی موانعی می­خواهد محبت را بردارد مثل موانع و گرفتاری و مصیبت­ها انسان اگر تلاش کند مثلاً بگوید این­ها تحت حکمتی است موانع کنار می­رود و کینه تبدیل به محبت می‌شود.

پس این مجموعه روایاتی که ما قطعاً از معصوم صادر می­دانیم در بطن خودش برمی­گردد به طایفه دیگری که وجوب محبه الله است.

## مطلب سوم:

 این روایات می­گوید شما محبت­ها و مبغضت­هایتان را با حب و بغض اصلی که الهی است تنظیم بکنید. ما این حب و بغض که واجب نفسی و قلبی است از روایات استفاده می‌شود این حب الله واجب باید محور شود. چون خدا محور عالم است. پس محبتش هم باید محور باشد. غیر از وجوب محبت الله وجوب محبت محوری خدا واجب است. اینکه دیگر محبت­ها در شعاع او قرار بگیرد.

## مطلب چهارم:

 متفرع بر مطلب قبل است. اگر این محبت محوری با محبت­های دیگر مورد تزاحم قرار گرفت این محبت باید مقدم شود. این چند قانون عقلی و شرعی است که هم عقل می­گوید هم بحث فقهی این را اثبات می­کند.

1. وجوب محبه الله،
2. وجوب تنظیم محبت­های دیگر با محبت و بغض خدا،
3. در تعارض محبت خدا باید مقدم بر سایر محبت­ها شود. زیباترین دلیلش همان آیه قرآن **﴿قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في‏ سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ﴾**‏[[2]](#footnote-2)
4. حب الله مراتب دارد و آن اشتداد در حب الله و سیر در مراتب حب الله مستحب است مگر در جایی که حالت تزاحم پیدا می­کند. اگر تزاحمی هم نباشد این سیر مراتب حب الله مستحب است **﴿وَ الَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾**[[3]](#footnote-3) این اشد بودن شاید به تزاحم اشاره داشته باشد.

 سؤال: آیا بغض و معصیت با هم جمع می‌شود؟

جواب: بله جمع می‌شود. گاهی در عین علاقه به حب به خدا معصیت می­کند. این فی‌الجمله قابل جمع است.

سؤال: روایاتی داریم که زمان گناه ایمان از انسان منسلخ می‌شود.

جواب: دو نوع گناه داریم در یک نوع معصیت­ها محبت کنار می­رود اما جاهایی دارد که اصلش موجود است در تعارض نتوانسته مقدم بدارد. غالباً این طور است. بشر در تزاحم می­ماند نه اینکه مایه حب را کلاً از دست بدهد.

## مطلب پنجم:

 حب محوری که می­گوییم دو معنا دارد:

1. دل تهی می‌شود از هر علاقه‌ای جز آنچه به آن سر رشته برگردد؛ یعنی قلب او چنان تعلقی به خدا گرفت که همه محبت­های دیگر ذوب می‌شود و مجذوب این محبت می‌شود.
2. معنای دیگر محبت محوری این نیست که علاقه­های دیگر همه در راستای خدا تنظیم شد. نه علاقه­های دیگر هم هست اما در مقام تزاحم آن­ها مقدم نمی­شود. این دو بحث است. در مقام تزاحم این­ها مقدم نمی‌شود و این معنای اول محوری که معنای کامل و اوج محوریت حب الله است این طبعا مستحب است نمی­شود گفت واجب است. لذا در روایت داشتیم ُّ «مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّه‏»[[4]](#footnote-4). کمال ایمان است اوثق عری در ایمان است؛ یعنی همه چیز ذوب فی حب الله است. این کمال ایمان است؛ اما آن که در محوریت به معنای درجه نازل‌تر است این طور نیست که همه محبت­ها ذوب در آن حب شده باشد، ولی در مقام تزاحم حب خدا را مقدم می­دارد. این معنای دوم واجب است. روایاتی می­گوید که دین حب و بغض است یا خدا را دوست بدار یک درجه الزامی دارد یعنی آن حب الهی که منشأ طاعات و پرهیز از معصیت­ها بشود و در مقام تعارض هم بقیه را کنار بزند این واجب است اما یک حب که حب الهی مستحب مؤکد داریم که حب کانون اصلی می-شود و همه علاقه­های دیگر در آن ذوب می‌شود. این کار اوحدی از ناس است که اصلاً در قلبش یک نکته حب بیشتر نباشد.

پس دو حکم در مورد حب است حکم اول حکم عارفانه سطح بالا که دشوار هم هست و استحباب دارد و مؤکد هم هست اما حکم دوم حکمی الزامی است.

# بحثی فلسفی در مورد محبت

یک بحث فلسفی هم در حاشیه ذکر شود بد نیست.

این بحث فلسفی متفاوت با این بحثی است که از منظر فقهی مطرح کردیم. ملاصدرا و فلاسفه این را دارند.

محبت­ها در عالم همه محبت خداست. ممکن است شما ندانی و توجه نداشته باشی والا مهم‌ترین محبت، محبت معلول به علت تامه‌اش است این اصل محبت است. اگر چیزی خودش را دوست می­دارد در شعاع محبت به علت است اگر موجودات دیگر را هم دوست می­دارد چون آن­ها وصل به علت است.

این تعبیری فلسفی است که با کفر هم جمع می‌شود. کافری هم که اصلاً خدا را قبول ندارد فیلسوف می­گوید تو همین مظاهر طبیعت را هم که دوست می­داری درواقع دوستی خداست. این تعبیری فرافقهی است. ساختمان وجودی شخص تعلق به مبدأش است. این تعلق تولید محبت می­کند. این فقر وجودی یعنی دلدادگی. این تعلق به هر جای عالم هم که تعلق بگیرد یعنی دل به خدا دادن. این بحث فلسفی و تحلیل یک حقیقت در عالم هست که درست هم هست اما این بحث غیر از آن است که ما می‌گوییم. ما محبت استشعاری و آگاهانه را می­گوییم که شخص توجه دارد که به خدا علاقه دارد و محبت دارد؛ و محبتش به تحصیل علوم دینی یا به ولایت و ائمه به خاطر خدا است. پس بحث فلسفی و فقهی از هم جداست. در تحلیل فلسفی واقعیت عالم را بررسی می­کند. در این بحث همه بشر مؤمن‌اند ولی ناخودآگاه است ارزشی به اندازه آن بحث استشعاری ندارد والا آن منکر خدا هم خدایی را قبول دارد و آن همان خدای واقعی است که دل او هم آن را قبول دارد؛ اما وقتی در فضای آگاهی و انتخاب می­آید می‌شود مؤمن کافر؛ اما اگر آگاهی و اختیار را برداریم همه انسان­ها به آن معنای فلسفی غیر اختیاری مؤمن‌اند. این محبت هم همین‌طور است یک محبت تکوینی واقعی غیر استشعاری داریم که در عالم غیر محبت الله نیست اما وقتی در فضای آگاهی و انتخاب می­آییم دو محبت می‌شود الهی و غیر الهی.

سؤال: آیا می‌شود گفت اینجا بین مقام ثبوت و اثبات محبت تفکیک قائل می­شویم؟

جواب: معنای مقام ثبوت و اثبات خیلی معنای وسیعی است اما می‌شود گفت در عالم ثبوت همه محب الله هستند و مؤمن‌اند که همان میثاقی است که در وجود همه انسان­ها هست؛ اما وقتی به آگاهی و مقام اثبات که می‌رسد تقسیم می‌شود. محب و مبغض و مؤمن و کافر پیدا می‌شود. حب­ها اقسامی پیدا می­کند و آن آیه می­آید که **﴿ان کان آبائکم او ابناءکم﴾**؛ اما در مقام فلسفی همه علاقه­ها علاقه به خداست.

سؤال: از آن بالاتر حتی علاقه به شیطان هم علاقه به خداست.

جواب: آن هم همین‌طور است. بحث فلسفی غیر از بحثی است که اینجا مطرح می‌شود.

روایات حب فی الله و بغض فی الله را آوردیم و چند بحث ذیلش را اشاره کردیم.

# جمع حب و بغض در یک چیز به لحاظ حیثیات

یکی دو سؤال را برای جلسه بعد:

سؤال اول اینکه این محبت آیا حیثی است و با حیثیات می­تواند متفاوت شود یا نه؟ این سؤالی جدی است. می‌شود هم‌زمان با حیثیات مختلف چیزی هم محبوب باشد هم نباشد یا مبغوض باشد؟ سؤالات مهم دارای اثر فقهی است. محبت متعلق دارد و متعلقش اگر امر واحد بما هو واحد بود دیگر نمی­تواند متعلق بغض هم باشد؛ اما اگر جهات متفاوت داشته باشد می­توان از جهات متفاوت متعلق حب و بغض قرار بگیرد. مثل دارو که حیثیات متفاوت دارد. یکی اینکه تلخ است. حیثیت دیگر اینکه همین تلخی صفرا را درمان می­کند. پس این دارو آیا از دو حیث می­تواند هم محبوب باشد هم مبغوض؟ همین الان هم دوستش دارد هم نه. از یک جهت دوست می­دارد هم نه. آیا این‌چنین چیزی وجود دارد؟ یا اینکه نه ابتدائاً انسان به این می­رسد یک چیز را هم دوست دارد هم نه؛ اما وقتی تحلیل می­کند انسان می­گوید جهت دوست داشتن و نداشتن فرق می­کند. آن اجتماع پیدا می­کند حب و بغض نسبت به یک چیز اما با دو حیث. این حیثیات هم تعلیلیه و تقییدیه می‌شود که باید بررسی شود.

این نکته‌ای کلیدی است که ابتدا باید از لحاظ فلسفی بحث شود بعد سراغ ادله بیاییم و ببینیم حب مؤمنین و مسلمانان یعنی چه؟ آیا می‌شود حب غیر مسلمان فرض شود؟ در مسلمانان مؤمنی که عاصی است روایات می‌گوید بغض به او داشته باش و از طرف دیگر می­گوید محبت مسلمان واجب است این­ها تعارض دارد یا با حیثیات قابل جمع است؟ این بحثی مهم است.

1. (9) التوبة: 24 [↑](#footnote-ref-1)
2. التوبة: 24 [↑](#footnote-ref-2)
3. بقره 165 [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 168. [↑](#footnote-ref-4)